استعفای کاردینال ۸۸ ساله، نیم قرن پس از تجاوز جنسی

پاپ فرانسیس، رهبر کلیسای کاتولیک استعفای «تئودور مک کریک» کاردینال معروف آمریکایی را پذیرفت. این کاردینال ۸۸ ساله متهم شده که ۵۰ سال پیش به یک پسر جوان تعرض کرده است. گفتنی است که این یکی از موارد اتهام به وی است. او اکنون از اجرای هر گونه مراسم عمومی مذهبی منع شده است. تئودور مک کریک زمانی یکی از مشهورترین کاردینال های (بالاترین مقام کاتولیک ها بعد از پاپ) ایالات متحده بود.

با صاحب نظران

دیوید ایگنشس:

آقای رئیس جمهور! جهان، ورزش گلف نیست

در طول ۱۸ ماه گذشته جیمز متیس، وزیر دفاع و دیگر مقامات ارشد امنیت ملی آمریکا، کمتر در مجامع عمومی ظاهر شده‌اند و سعی می کنند در سکوت کامل به ترامپ مشاوره دهند؛ اما همین مشاوره های نه خیلی کلیدی نیز روزبه‌روز کاهش می‌یابد. دلیل مشخصی دارد؛ رئیس جمهوری آمریکا فردی خودرأی است و هر روز که از عمر ریاست جمهوری او می گذرد، در قضاوت ها و تصمیم گیری ها خودمحورتر می شود. نشست سران هلسینکی به‌وضوح ثابت کرد ترامپ فکر می کند در حوزه سیاست خارجی خود بهترین مشاور است. این سنت مرسوم است که در جهان هرگاه می خواهد چنین رویداد مهمی اتفاق بیفتد، پیش از آن به‌عنوان مقدمه یک فرایند میانجیگری آغاز می شود و سپس آن نشست و مذاکره انجام می شود اما درباره دیدار سران آمریکا-روسیه که هفته گذشته در هلسینکی فنلاند انجام شد، چنین مقدمه‌ای وجود نداشت. شورای امنیت ملی آمریکا، نه پیش از اجلاس کاری برای آمادگی آن انجام داد و نه بعد از آن در جریان نتایج این دیدار قرار گرفت. ترامپ ترجیح داد تنها برود و با ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه، دیدار کند؛ دیداری صوری. هیچ اعلام رسمی درباره نتایج این دیدار صورت نگرفت و هر مسئولی که می خواهد بداند در آن دیدار چه گذشت، فقط باید به سراغ توئیت های رئیس جمهوری و توضیحات سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید برود. نیوت گینگریچ، رئیس پیشین مجلس نمایندگان و یکی از نزدیک‌ترین مشاوران غیررسمی ترامپ، در این باره گفت: «مشکل اصلی این است که ترامپ یک بازیکن گلف است. او ورزش های انفرادی را دوست دارد و هرگز در هیچ ورزش تیمی تمرین نکرده است. با این حساب، دیگر اعضای تیم او باید این نکته را بدانند که دارند چه ورزشی می کنند». در رشته ورزشی گلف، این فقط شما هستید و توپ. مشکل عمده نیز در همین نکته است. جهان، ورزش گلف نیست. دنیا فوق العاده پیچیده‌تر از آن است که فقط یک شخص به تنهایی بتواند همه‌چیز آن را کنترل کند. گینگریچ از بابت این که ترامپ درباره موضوعات مربوط به روسیه از نزدیک با مسئولانی همچون ژنرال جوزف دانفورد، رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا، مشورت نکرده است، اظهار ناراحتی کرد. دانفورد بر کار بیش از یک میلیون سرباز آمریکایی که در بیرون از مرزهای این کشور حضور دارند، نظارت می کند. اکثر مقام های ارشد دولت آمریکا همین حس را دارند و از این که ترامپ درباره تصمیم گیری ها با آن ها مشورت نمی کند، ناراحت هستند. اما این مقامات از ترس این که مبادا در صورت انتقاد از رئیس جمهوری بی‌درنگ همچون رکس تیلرسون، وزیر خارجه پیشین، برکنار شوند، ترجیح می دهند سکوت اختیار کنند. بنابراین ترامپ تنها زمانی به شما اعتماد دارد که هم‌عقیده او باشید. اگر نباشید، از شما سلب اعتماد خواهد کرد. پس می توان به ترامپ نزدیک شد، اما نه خیلی زیاد؛ با چنین رئیس جمهوری، مشاوران برجسته او چه کاری از دستشان ساخته است؟ جیمز متیس به‌عنوان یک ژنرال چهارستاره بازنشسته که همه اعضای کنگره بدون استثنا برای او احترامی فوق‌العاده قائل هستند، وظیفه‌ای بسیار خطیر در این حوزه دارد. در سال نخست ریاست جمهوری ترامپ، متیس یک خودی بسیار تأثیرگذار درون حلقه مردان دولت او بود. او ترامپ را متقاعد کرد قانون شکنجه زندانیان در موارد خاص اشتباه است. متیس حتی طرح یک حمله کوچک نظامی به کره شمالی را هم خطرناک خواند و آن را متضمن پیامدهایی ناخواسته دانست. البته نمی توان تصور کرد که ترامپ همیشه شنونده توصیه های وزیر دفاع است. ترامپ جزو افراد دمدمی‌مزاج به حساب می آید، اما درباره چگونگی اداره کردن وزارت دفاع آمریکا، آزادی کامل را به ژنرال متیس سپرده است. متیس هم در مقابل سعی می کند به‌نرمی و خیلی محتاطانه توصیه ها و پیشنهادهای خود را آرام‌آرام به گوش ترامپ برساند و اما مایک پمپئو، وزیر خارجه، هم نجواکننده در گوش ترامپ است. پمپئو یکی از افراد حلقه داخلی ترامپ است. او هم، از حیث چهره ظاهری و هم، از حیث رفتار و خصوصیات اخلاقی بسیار به ترامپ شباهت دارد. درباره موضوع دو کشور کره شمالی و ایران که مهم‌ترین و بلندپروازانه‌ترین چالش های دولت ترامپ محسوب می شوند، پمپئو افسر ارشد عملیاتی دولت ترامپ است. اما پرسش اساسی این است که آیا ترامپ آزادی عمل بی حدوحصر را به پمپئو خواهد داد تا بتواند راهبردی مشخص درباره این دو موضوع مهم که نه‌تنها برای کشور آمریکا، بلکه برای جهان از اهمیت خاصی برخوردار هستند، تهیه و تنظیم کند. اما اگر ترامپ با پمپئو بجنگد، خود را غرق کرده است. معمای دیگر دوران پساهلسینکی در کاخ سفید، جان بولتون، مشاور امنیت ملی ترامپ است. بولتون معتقد است که با راک اوباما، رئیس جمهوری پیشین آمریکا، برعکس ترامپ در هر تصمیم گیری تأمل و مشورت گسترده‌ای می کرد و برای انجام هر کاری بیش از اندازه مقدمه‌چینی داشت. بولتون با همین عقیده عامدانه حلقه شورای امنیت ملی را تنگ و تنگ‌تر می کند و نشست های رسمی کمتری در این شورا تشکیل می دهد. بولتون ترجیح می دهد که نشست های شورای امنیت ملی در سطحی محدود و فقط با حضور متیس، پمپئو و ترامپ تشکیل شود. بولتون از تشریفات اداری یا همان بوروکراسی بیزار است؛ اما به‌هرحال او برای سروکله‌زدن با بسیاری از موضوعات حساس و بغرنج نیاز به این بوروکراسی دارد.

قاب بین الملل

عهد التمیمی دختر نوجوان فلسطینی که به سرباز اسرائیلی سیلی زد بعد از پرداخت ۱۵۰۰ دلار جریمه و ۸ ماه زندان آزاد شد.

نگاهی به دلایل بازگشت کردهای سوریه به آغوش دمشق

کیش و مات ترامپ در شام

گروه بین الملل- در شرایطی که بحران سوریه به روزهای پایانی خود نزدیک می شود و نیروهای حکومت مرکزی حاکمیت خود را بر مناطق مختلف کشور اعمال می کنند؛ روند شکست های آمریکا در عرصه تحولات میدانی بیش از پیش برجسته‌تر می شود. در همین زمینه، جدیدترین شکست را هبرد آمریکایی ها در سوریه را می توان اراده جدی کردهای سوریه برای توافق با دمشق ارزیابی کرد. در واقع، بر خلاف تصورات مقام های سیاسی آمریکایی، اکنون تنها متحد و نیروی تحت حمایت آن ها که از ابتدای سال ۲۰۱۵ تا کنون در نقش متحد استراتژیک واشنگتن بوده‌اند، مسیر بازگشت به آغوش حکومت قانونی کشور را در پیش گرفته‌اند. بر اساس گزارش های منتشر شده، هیئتی از کردهای سوریه که هم اکنون ۲۴ درصد از اراضی سوریه را که عمدتا در نوار شمالی این کشور قرار دارد، در کنترل دارند؛ به ریاست الهام احمد برای مذاکره با دولت مرکزی وارد دمشق شدند. در این میان نکته قابل توجه این است که هیئت مذاکره کننده کردی- عربی که رهبری مناطقی از شمال سوریه را در اختیار دارند؛ خواهان توافق به دولت برای بازگشت مناطق تحت سیطره به دولت مرکزی هستند و بر اساس اعلام این جریان، هیئتی از دولت سوریه در اواسط ماه جولای ۲۰۱۸ به شمال سوریه سفر کرده که مذاکرات بسیار سازنده‌ای با رهبران حزب اتحاد دموکراتیک داشته است. اکنون با توجه به پاسخ مثبت کردها به فراخوان دمشق برای مصالحه بر سر آینده مناطق شمالی کشور، به نظر می رسد آمریکایی ها در آینده نزدیک چه در عرصه تحولات میدانی و چه در عرصه مذاکرات دیپلماتیک ابزارهای خود را برای ایفای نقش کارساز از دست داده‌اند؛ زیرا صرف حضور هزار نفر نیروی نظامی و چند پایگاه نظامی در مناطق شمالی سوریه از جمله در حسکه و عین العرب (کوبانی)، واشنگتن نمی تواند در تعیین روند معادلات اثرگذار باشد. نیروهای دموکراتیک سوریه که بخش عمده نیروهای آن را یگان های مدافع خلق (YPG) و یگان های محافظ زنان (YPJ) از کردهای سوریه، تشکیل می دهند، در صورت توافق با حکومت مرکزی، دیگر از آمریکایی ها فرمان نخواهند گرفت و این امر به معنای پایان تاثیرگذاری آمریکا در سوریه خواهد بود. با تمام این اوصاف اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا کردهای سوریه در مقطع کنونی سیاست مذاکره و رسیدن به توافق با حکومت مرکزی را در پیش گرفته‌اند؟ پاسخ به این پرسش را می توان در دو محور مهم پیگیری کرد که عبارتند از:

■ ناامید شدن از رویکرد ابزارگرایانه آمریکا

بدون تردید اولین علت گرایش کردهای سوریه برای مذاکره با حکومت را می توان در رویکرد ابزارگرایانه آمریکایی ها بررسی کرد. آغاز همکاری میان کردهای سوریه با آمریکا را می توان اواخر سال ۲۰۱۴ و در جریان مقاومت کوبانی در برابر داعش پیگیری کرد. در این مقطع، آمریکایی ها که طی سال های بعد از ۲۰۱۱ از برخی گروه ها موسوم به «ارتش آزاد» حمایت کرده بود به این واقعیت پی برد که بسیاری از جریان های حاضر در این ارتش، نه تنها با سیاست های آمریکا همراه نیستند، بلکه به طور جدی مخالف این کشور هستند. بنابراین، در آن مقطع زمانی پنتاگون، راهبرد نزدیکی و اتحاد با کردهای سوریه برای رسیدن به اهداف خود در سوریه را اتخاذ کرد. در نتیجه شاهد بودیم که به سرعت سرزمین های تحت سیطره کردها بیشتر و بیشتر شد و شرایط به گونه‌ای رقم خورد که کردها موفق به حرکت در مسیر غرب فرات نیز شدند و احتمال الحاق کانتون عفرین با کوبانی به طور جدی مطرح شد. حتی شرایط به گونه‌ای شد که نیروهای دموکراتیک سوریه که تحت رهبری کردها نیز بودند، موفق شدند در ۱۷ اکتبر ۲۰۱۷ پایتخت داعش در سوریه را نیز فتح کنند، اما این پیروزی های بزرگ تنها روی خوش ماجرا برای کردهای فریب خورده توسط آمریکا بود؛ زیرا آن ها بر این تصور بودند که واشنگتن واقعا آن ها را در نقش متحد استراتژیک خود پذیرفته و تا لحظه آخر از آن ها دفاع خواهد کرد. حتی برخی رهبران کرد سوری بر این باور بودند که آمریکا برای آینده آن ها برنامه‌ای خاص در نظر دارد لیکن باید به همکاری های خود با این کشور ادامه دهند. در میانه این موج خوش‌بینی، یک باره روی دیگر ماجرا یا همان چهره واقعی آمریکایی ها نمایان شد و آن هم زمانی بود که این کشور در چرخشی بزرگ، کردها و شمال سوریه را در تقابل با تجاوزات سرزمینی ترکیه و نیروهای تحت حمایت اش در سوریه، تنها گذاشت. در ابتدای امر آمریکایی ها در برابر مقاومت ۵۸ روزه کردها در عفرین برای مقابله با هجوم ارتش ترکیه سکوت اتخاذ کردند و در نهایت در ۱۸ مارس ۲۰۱۸ کانتون عفرین سقوط کرد. در ادامه نیز مجدد کردهای سوریه قربانی بدعهدی آمریکایی ها شدند و در نتیجه توافق میان مولود چاووش اوغلو وزیر خارجه ترکیه و مایک پمپئو وزیر خارجه آمریکا در واشنگتن در ۵ ژوئن ۲۰۱۸ (۱۵ خرداد ۱۳۹۷) اداره شهر منبج را نیز از دست دادند. در این شرایط بود که کردهای سوریه متوجه شدند که در صورت تداوم خوش‌بینی خود به آمریکا احتمالا تمام شمال سوریه به آنکارا واگذار خواهد شد و در این شرایط آن ها حتی برای زیستن در محل سکونت خود نیز با مشکل مواجه خواهند شد. در نتیجه کردهای سوریه راه درست را بعد از ۴ سال اعتماد به آمریکا در بازگشت به آغوش میهن یعنی بازگشت به سوی دمشق یافتند. آن ها به وضوح می دانند که تحت هر شرایطی توافق با حکومت مرکزی و همکاری با دولت بشار اسد، مناسب‌تر از قربانی شدن توسط آمریکایی هاست. آن ها نیز هر چند دیر اما در نهایت به رویکرد ابزارگرایانه آمریکایی ها پی بردند و فهمیدند که واشنگتن از آن ها تنها به عنوان ابزاری برای رسیدن به مطامع خود در سوریه بهره گرفته است.

■ پذیرش واقعیات میدانی سوریه

در سطحی دیگر کردهای سوریه با توجه به تحولات میدانی چند ماه اخیر به این امر پی بردند که آینده متعلق به حکومت مرکزی است و روند پیشروی های ارتش در چند ماه آینده از بازگشت حاکمیت دمشق بر کل کشور حکایت دارد. آن ها به این امر پی بردند که متعاقب شکست نیروهای تروریستی در جنوب سوریه، در آینده نیز آن ها یا باید با دمشق وارد جنگ شوند یا این که مناطق را به دولت بشار اسد واگذار کنند. همچنین، کردهای سوریه از این امر آگاهی دارند که بر اساس قواعد بین المللی و نیز قانون اساسی داخلی سوریه، حکومت مرکزی از مشروعیت کامل برای کنترل بر تمام محدوده سرزمین کشور برخوردار است؛ بنابراین، برای در امان ماندن از حملات ترکیه و خیانت آمریکایی ها مجبور هستند که مسیر مذاکره و توافق اختیاری را با حکومت مرکزی در پیش بگیرند. آن ها از این امر نیز مطلع هستند که در صورت توافق با دمشق می توانند جایگاه خود را در آینده کشور بهبود ببخشند.

تصاویر اوجلان در کنار اسد

۷۵ عضو گروه اخوان المسلمین مصر به اعدام محکوم شدند

کابوس های پس از مرسی

کامیار- حدود پنج سال از سرنگونی دولت محمد مرسی رئیس جمهور سابق مصر و اعتراضات طرفداران اخوان المسلمین به کودتای نظامی می گذرد؛ اما همچنان عواقب این اعتراضات دامن این گروه اسلام گرای مصری را گرفته و گویی قرار نیست کابوس آن ها پایان یابد. اخوان المسلمین مصر پس از سقوط محمد مرسی رئیس جمهور سابق این کشور در سال ۲۰۱۳ نقش فعالی در اعتراضات و تحصن های پس از آن داشت که همین مسئله باعث شد تا با برخورد شدید دولت نظامی مصر مواجه شود. بسیاری از اعضا و رهبران این حزب اسلام گرای مصری کشته یا دستگیر شدند و اکنون نیز پس از گذشت دست کم پنج سال از وقایع میدان رابعه عدویه همچنان بسیاری از آن ها در دادگاه های این کشور محاکمه شدند و احکام سنگینی برایشان صادر می شود.

حکم اعدام برای ۷۵ تن از اعضای این گروه که روز شنبه در دادگاه جنایی قاهره به ریاست قاضی «حسن الفرید» اعلام شد گواه بر این مدعاست که گویی کابوسی که از سال ۲۰۱۳ شروع شده نمی خواهد برای اخوانی ها به پایان برسد. هر چند که تاریخ سیاسی و اجتماعی اخوان المسلمین همواره با فراز و فرودهای زیادی همراه بوده است، اما طی سال های گذشته این حزب به دلیل سرکوب شدید هوادارانش و دستگیری گسترده رهبران و اعضای آن به ویژه پس از سقوط دولت محمد مرسی دیگر مجالی برای فعالیت نیافت. اخوانی ها که در سال ۱۹۲۸ میلادی (۱۳۰۷ شمسی) در شهر «اسماعیلیه» مصر به رهبری «حسن البنا» بنیان نهاده شدند به مرور فعالیت های خود را به دیگر کشورهای عربی و اسلامی گسترش دادند، این روزها حال خوشی ندارند. رهبران ارشد این گروه از جمله محمد مرسی رئیس جمهوری سابق مصر، محمد البدیع مرشد این حزب، خیرت الشاطر و رشاد البیومی دو معاون البدیع و محمد البلتاجی و عصام العریان از رهبران ارشد و هزاران تن دیگر از اعضای آن اکنون در زندان هستند. شاید اقدام دولت مصر در تروریستی خواندن این گروه که در اواخر دسامبر ۲۰۱۳ صورت گرفت و به دنبال آن دفتر مرکزی و همه دفاتر آن بسته شد خبر از جدیت دولت عبدالفتاح السیسی برای مقابله با این حزب همچون اسلاف خود مانند جمال عبدالناصر، انور سادات و حسنی مبارک دارد و گویی قرار نیست اختلاف میان دو طرف پایان یابد. اما اخوانی ها با مشکلات و چالش های بسیاری مواجه هستند؛ شاید اگر کمی محمد مرسی پس انتخابات ریاست جمهوری مصر در سال ۲۰۱۲ منطقی و با برنامه رفتار می کرد و در تیم خود از افراد کارشناس و نخبه سودمی برد و رهبران این حزب نیز یکدل و متحد از او حمایت می کردند، وضعیت به گونه‌ای دیگر رقم خورده بود. شاید بزرگ‌ترین مشکلی که این حزب هم اکنون با آن مواجه است فقدان یک ساختار مشخص تشکیلاتی است به طوری که اکنون مرشد این گروه یا اعضای مجلس شورای این حزب مشخص نیست. نکته دیگر نیز انشقاقات و چند دستگی است که پس از کودتای ۲۰۱۳ در داخل این گروه پدید آمد. بسیاری از اعضای این گروه یا به خارج سفر کردند و در ترکیه و قطر ساکن شدند یا این که با تشکیل گروه ها و تشکلات کوچک تر به نوعی اعلام موجودیت کردند.

اختلاف در نوع فعالیت و حضور این حزب در عرصه سیاسی و اجتماعی جهان عرب نیز از دیگر مواردی است که بیش از هر چیز باعث چند دستگی در این حزب شده است. گروهی از اخوانی ها همچنان بر کارکرد گذشته این حزب تاکید دارند که در برگیرنده فعالیت های سیاسی، تجاری و مبلغانه این حزب است و در کنار آن نیم نگاهی نیز به قدرت دارند. گروهی نیز بیشتر در مسیر افراطی گری و مبارزه مسلحانه تغییر موضع دادند که گروه های مبارز به رهبری محمد کمال و محمود عزت از اعضای ارشد اخوان المسلمین از این طیف به شمار می آیند. گروه های افراطی مانند جنبش «حسم» که طی سال های گذشته عملیات های پرشماری علیه نیروهای دولتی مصر انجام دادند زاییده این طیف از اخوان المسلمین است. و گروه سوم نیز معتقدند که اخوان باید منحل شود. فشارهای دولت عبدالفتاح السیسی پس از ۳۰ ژوئن ۲۰۱۳ (۹ تیر ۹۲) بر اخوان و سرکوب گسترده هواداران این حزب در تحصن های پس از ۳۰ ژوئن توسط نیروهای امنیتی و نظامی به‌ویژه در میدان رابعه عدویه، باعث خروج بسیاری از اعضای اخوان به خارج از مصر شد و همین مسئله باعث شد تا برخی از اعضای اخوان راه مبارزه مسلحانه را در پیش بگیرند که در نهایت جنبش های «حسم» و «لشکر انقلاب» شکل گرفت که در لیست گروه های تروریستی آمریکا و انگلیس نیز قرار گرفتند. موضوع دیگر کاهش منابع فکری اخوان المسلمین است. بسیاری از نظریه پردازان این حزب در زندان هستند و اندیشه اسلام سیاسی که این گروه از بدو تاسیس داعیه دار آن بوده اکنون با تهدید جدی در داخل مصر مواجه شده است به ویژه در زمانی که رهبران مصر به دنبال انقلاب دینی در مصر هستند. عبدالفتاح السیسی طی سخنرانی در الازهر که به مناسبت میلاد پیامبر اسلام (ص) و آغاز سال نوی میلادی (۲۰۱۵) ایراد کرد، خواهان «انقلابی دینی» شد. انقلاب دینی که السیسی درباره آن صحبت کرده در واقع به نوعی در تقابل با اندیشه گروه های اسلام گرا در مصر و از جمله اخوان المسلمین قرار دارد و برای این گروه ها راهی نیست جز تغییر رویکرد و بالابردن منابع فکری که می توانند به جامعه مصر تزریق کنند. مسئله دیگر موافقت ها و مخالفت ها با اخوانی ها در خارج از مصر است. برای مثال کشورهایی مانند عربستان و امارات از قبل با اخوانی ها مشکل داشتند، از برکناری مرسی شدیدا استقبال کردند و از سوی دیگر برخی کشورها مانند قطر و ترکیه، این تحولات را یک کودتای نظامی تمام عیار دانستند و اعلام کردند نظامیان با سوء استفاده از شرایط موجود، به کودتای نظامی اقدام کرده و دولت قانونی مصر را بر کنار کردند. حتی طی درگیری های بعدی که میان عربستان، مصر، بحرین و امارات متحده عربی به عنوان مخالفان اخوان المسلمین با قطر با برچسب طرفدار این حزب که بهانه حمایت دوحه از تروریسم به وجود آمد و منجر به محاصره همه جانبه قطر شد، نشان از وجود اختلافات شدید بر سر این حزب در خارج از مصر است. گروه اخوان المسلمین مصر با وجود همه این مشکلات و موانع در صورتی که بتواند با اتحاد میان طیف های مختلف خود، یک راهبرد مشخصی را برای خود ترسیم کند همچنان می تواند یک بازیگر قوی در عرصه سیاسی و اجتماعی مصر باشد. هر چند که با وجود اختلافات و تسویه حساب های خارجی هنوز هیچ کورسوی امیدی برای صلح و آشتی میان اخوانی ها و دولت حاکم در مصر مشاهده نمی شود.

سیاست ترامپ کاملاً آمریکایی است

استیفن ورثیم

دوران بد اغلب اوقات مقاطعی جالب هستند. این مطلب درباره رئیس جمهور ترامپ نیز صادق است، که فحاشی ها و حملاتش منتقدان را ناچار به تفکری مجدد درباره آن چه که از کشور خود می دانند کرده است. طی سال گذشته، روشنفکران آمریکایی با به راه انداختن مباحث جدید درباره نژاد، طبقه، جنسیت و حتی خود مردم سالاری وسیعا به این چالش پاسخ داده اند. این که آیا این جدل ها به یک پیروزی انتخاباتی منجر خواهد شد یا نه، هنوز روشن نیست اما مخالفان ترامپ حداقل با نیروهای عامل به قدرت رسیدن او پنجه در پنجه افکنده اند. منتقدان رئیس جمهور دریافته اند که با عفونت دیرپای تفرقه های اجتماعی باید برخورد شود. اما بحث درباره یک موضوع، به گونه‌ای چشمگیر را کد مانده است. منتقدان ترامپیسم در پهنه سیاست خارجی، در حسرت یک گذشته طلایی تخیلی پیش از به قدرت رسیدن رئیس جمهور باقی مانده اند. دست اندرکاران سیاست خارجی، از کارشناسان رسانه ها گرفته تا مشاوران اندیشکده ها و پیش کسوتان دولتی، همگی با یک هماهنگی تقریبا کامل اصرار می ورزند که او اساسا از سیاست خارجی آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم به بعد فاصله گرفته است. این منتقدان داخلی، با اغراق درباره غیرعادی بودن ترامپ، به او اجازه می دهند که پیش گویی های سرنوشت شوم را به واقعیت مبدل سازد. این نحوه تفکر چیزی بهتر از حفظ وضعیت موجود، که رای دهندگان آن را در بهترین حالت ناامیدوار کننده و در بدترین حالت انزجارآور یافته بودند، پیشنهاد نمی کند. در واقع، این رئیس جمهور بهانه‌ای برای نخبگان ماست تا از برخورد با مسائل سیاست خارجی آمریکا اجتناب ورزند. چگونه ترامپ عالی‌رتبگان سیاست خارجی را سراسیمه کرد؟ سردرگمی به هنگام مبارزات انتخاباتی، وقتی که او ایالات متحده را در برابر جهان قرار داد، آغاز شد. از یک نقطه نظر، این تند باد پرهیاهو همان چیزی را که نامزدان انتخاباتی همیشه قول داده اند تکرار می کرد، قاطعانه در جنگ پیروز شوید یا آن را آغاز نکنید، منفعت بیشتر با هزینه کمتر به دست آورید. اما پس از آن که ترامپ آوای «نخست آمریکا» را سر داد، زنجیره‌ای از کارشناسان، به جای آن که حرف او مبنی بر این که او تنها در جست وجوی شعار خوبی بود (نه همچون شعار ۲۰۰۸ مک کین «نخست کشور») را باور کنند، به این نتیجه رسیدند که او در صدد احیای به اصطلاح انزواگرایی سال های ۱۹۳۰ است و تاکید بر آن چه زیانی داشت؟ به هر حال جانور مستحق بیرون رانده شدن از دفترش بود. به نظر می رسید که مهار انزواگرا زدن بر او صلاحیتش را باطل می کرد. این اعلام خطر از سوی بسیاری از کارشناسان امنیت ملی متعلق به دو حزب اصلی کشور رای دهندگان را متقاعد نکرد. اما کارشناسان همچنان بر آن اصرار ورزیدند. آن ها، در هر چیز، از سخنرانی آغاز ریاست جمهوری گرفته تا خروج از پیمان همکاری ماورای اقیانوس آرام، که حتی هیلاری کلینتون نیز خواهان نقض آن بود، انزواگرایی کشف می کردند. این تحلیل نادرست فرصتی برای ترامپ فراهم آورد تا منتقدانش را از جایی که انتظار نداشتند هدف گیرد. جفری گلدبرگ، سردبیر مجله آتلانتیک، وقتی که او یک پایگاه هوایی در سوریه را بمباران کرد، اظهار تعجب می کند که آیا رئیس جمهور «پدیده‌ای کاملا استثنایی در تاریخ ریاست جمهوری آمریکا نیست: یک انزواطلب دخالت گر»، به گمان این که در کنار هم گذاشتن واژه ها می تواند نشانه بصیرت باشد و نه بیانگر سردرگمی. ترامپ، فقط در عرض یک سال، عملیات نظامی را در تمامی میدان های جنگ شدت داده است. او اتحاد با عربستان سعودی را جایگزین اتحاد سنتی با ژاپن کرده است. او جان بولتون، یکی از جنگ طلب ترین بازماندگان عصر بوش را به عنوان مشاور امنیت ملی جدید خویش انتخاب کرده است. معدود افرادی می توانند او را یک انزواطلب ناب به حساب آورند.

تحلیل رسانه ها

شیشه عمر ترامپ بیش از هر چیزی به اقتصاد وابسته است

چرا طرفداران ترامپ از او دل نکنده اند؟

یک رئیس جمهور متفاوت؛ اما اقتصاد همچنان یک زبان نفهم است. به‌نظر می رسد منتقدان دونالد ترامپ با نرخ محبوبیت او آچمز شده‌اند، در حالی که شهرت او با رسوایی ها عجین شده، در زمینه سیاست گذاری ضعیف بوده و رفتاری خشمگین و عصبانی دارد. ریک نیومن، در یاهو فاینانس می نویسد: نرخ محبوبیت ترامپ بنا به گفته موسسه نظرسنجی گالوپ، حول و حوش ۴۲ درصد است. کسانی که هفتگی نرخ محبوبیت او را رصد می کنند می توانند این رقم را مشاهده کنند. بالاترین نرخ محبوبیت ترامپ طی امسال در حدود ۴۵ درصد و پایین‌ترین آن ۳۶ درصد بود که به او اخر ماه ژانویه بازمی گردد. با این حال به‌طور کلی روند محبوبیت او طی امسال از نرخ بالایی بهره‌مند بوده است. به نوشته دنیای اقتصاد، برخی تحلیل گران بر این باورند که چنین چیزی قاعدتا نباید رخ می داد. ترامپ طی چند ماه گذشته منتقدانش را به دلیل ارتباطش با پوتین خشمگین کرده و به کشاورزان آمریکایی به‌دلیل سیاست های حمایت گرایانه‌اش آسیب رسانده است. با عمیق‌تر شدن پرونده مایکل کوهن، وکیل سابق و شخصی رئیس جمهوری آمریکا که توسط بازرس مولر پیگیری می شود، رسوایی های شخصی اش نیز روز به روز بیشتر عیان می شود. پس سوال این جاست که چرا طرفداران ترامپ از او دل نکنده‌اند؟ برای این امر سه دلیل می توان آورد: نخست این که آن ها به مباحثی که از سوی سیاست مداران و رسانه‌ها در خصوص ترامپ مطرح است، هیچ اهمیتی نمی دهند. دوم این که، ترامپ به چیزهایی اهمیت می دهد که برای آن ها نیز مهم است مانند مسئله مهاجرت و سرآخر و از همه مهم‌تر این که اقتصاد قوی است. امیلی اکینز، مدیر موسسه نظرسنجی لیبرتارین کاتو که مشخصات رای دهندگان ترامپ را به تفصیل منتشر کرده است، می گوید: بیشتر مردم کاری ندارند که در واشنگتن و نیویورک مردم به چیزی اهمیت می دهند و آن ها راه خود را می روند. نرخ ثابت طرفداران ترامپ در عین حال که می تواند یک خبر خوب باشد، یک خبر نیز برای ترامپ است. او دارای یک هسته مرکزی از طرفداران خود است که تحت هر شرایطی حامی او هستند. این طرفداران بی چون و چرا در حدود ۳۰ درصد از طرفداران ترامپ را تشکیل می دهند و این بیانگر آن است که میزان محبوبیت ترامپ به زیر ۳۰ درصد نمی رسد. اما ترامپ ۱۲ تا ۱۵ درصد طرفدار متغیر دارد که نرخ آن ها ثابت نیست و با ضعیف شدن اقتصاد می توانند ریزش کنند. از طرفی این آمار نشان می دهد که حتی با یک اقتصاد قوی و پایین‌ترین نرخ بیکاری که ۴ درصد است، میزان محبوبیت ترامپ بالاتر نرفته است. این در حالی است که چنین نرخ بیکاری در زمان بیل کلینتون به‌دست آمد و در آن زمان محبوبیت ۶۰ درصدی برای وی رقم زد. در حالی که کلینتون توسط مجلس نمایندگان

به‌دلیل ارتباط غیراخلاقی با مونیکا لوینسکی کارآموز کاخ سفید استیضاح شده بود. در تحقیقی که از سوی گروه مطالعاتی رای دهندگان تامین دموکراسی که یک موسسه خصوصی بوده صورت گرفته است، «اکینز» ۵ گروه را جزو رای دهندگان اصلی ترامپ قلمداد کرده است. این تحقیق نشان می دهد که چرا طرفداران ترامپ به وی چسبیده‌اند و این همه جار و جنجال نظر آن ها را تغییر نداده است. گروه اول و دوم محافظه کاران اصیل و آمریکایی های متعصب که پایگاه اصلی طرفداران ترامپ به‌حساب می آیند. این گروه نیمی از آرای اختصاص یافته برای ترامپ را تشکیل می دهند. آن ها باورمندان شعار «اول آمریکای ترامپ» هستند. آن ها بومی های آمریکایی هستند که با هر نوع برنامه مهاجرپذیری مخالف هستند، زیرا اعتقاد دارند که مهاجران یک خطر بالقوه برای فرهنگ آمریکا به‌حساب می آیند. سیاست ضدمهاجرتی ترامپ برای آن ها یک آمال دور و درازی بوده که در حال برآورده شدن است و احتمالا آن ها تحت هیچ شرایطی از ترامپ دل نخواهند کند. گروه سوم، حاشیه‌نشین های آمریکایی که جزو این دسته به‌حساب می آیند. آن ها گروه کوچکی از طرفداران ترامپ هستند که چندان از سیاست سر در نمی آورند اما همواره حس می کرده‌اند که فاقد تاثیرگذاری هستند و در این اقتصاد مدرن به حال خود رها شده‌اند. اظهارات عوام‌فریبانه ترامپ درباره مسلمانان و مهاجران و این که ممکن است از سوی آن ها مورد تعرض قرار گیرند، موجب شد تا نزد آنان اعتبار به‌دست آورد. گروه چهارم و پنجم، طرفداران بازار آزاد و ضدنخبگان که بیشتر میانه‌رو هستند. آن ها جزو جمهوری خواهان کلاسیک هستند که خارج از وفاداری حزبی شان به ترامپ رای داده‌اند. آن ها از تجارت آزاد و یک دولت کوچک که بر اقتصاد تاثیر مثبت می گذارد، حمایت می کنند اما جای تعجب دارد که آن ها به کسی رای داده‌اند که عملا خود جزو مداخله گران در امور دولتی است. در این شرایط برخی از آن ها از این که به ترامپ رای داده‌اند اظهار پشیمانی کرده‌اند و جایی که ترامپ ممکن است آرای بیشتری از دست بدهد، مربوط به این گروه می شود. اگر او بیش از حد به سیاست های حمایت گرایانه خود بها دهد، ممکن است بیشتر آرای این دسته را از دست بدهد. در چنین شرایطی میزان محبوبیت او از ۴۵ درصد قطعا به ۳۰ درصد سقوط خواهد کرد. شکننده‌ترین گروهی که طرفدار ترامپ بوده، همین گروه به‌حساب می آید. طرفداران بیل کلینتون متوجه شدند این اقتصاد زبان نفهم بوده که در سال ۹۲ به کمک وی آمده و توانسته است جورج بوش پدر را شکست دهد. برخی اما می گویند چنین چیزی را نمی توان برای ترامپ متصور شد. این در حالی است که شیشه عمر ترامپ بیش از هر رئیس جمهور دیگری در تاریخ ایالات متحده به اقتصاد وابسته است. یک اقتصاد ضعیف می تواند ترامپ را در موقعیت شکننده‌ای قرار دهد. اکینز می گوید: او با توجه به اصول اقتصادی عملکرد نامناسبی داشته است. این نشان می دهد که اگر کاری اصولی نباشد چه بلایی ممکن است سر یک نامزد بیاورد. اگر این مبانی و اصول (اقتصادی) تضعیف شود، روزهای خوشی در انتظار ترامپ نخواهد بود.